

سربازی ام تمام شد و پدرم با قربانی کردن یک گوسفند به فامیل سور داد. در همان مهمانی صدایم کرد و در گوشی گفت دختر یکی از آشنایان را برایم نشان کرده است. اولین بار به چشم خریدار این دختر را برانداز کردم. نجیب و آرام بود و از شما چه پنهان دلم لرزید. ریش و قیچی را دست پدرم دادم. او هم با ذوق و شوق موضوع را با پدر دختر خانم مطرح کرد.

تا چشم به هم زدم سر سفره عقد، بله را گرفتم و بعد از چند ماه سر خانه و زندگی خودمان رفتم. ما با حمایت های پدرم کم و کسری نداشتیم و صاحب دو فرزند شدیم. چند سال گذشت و در تمام این مدت تنها مشکل من، حساسیت های نابه جای همسرم و گلایه های ریز و درشت از خانواده ام بود.

گاهی آن قدر روی اعصابم راه می رفت که تنهایی به دیدن پدر و مادرم می رفتم و برای آن که لج او را در بیاورم، شب تا دیر وقت آنجا می ماندم.

اوضاع به همین منوال گذشت تا این که پدرم به علت بیماری عمرش را به شما بخشید. با مرگ پدر احساس می کردم تکیه گاهی ندارم و دلتنگی عجیبی داشتم. درست در همین حال و احوال ناجور به خاطر یک مسأله پیش پا افتاده و البته با ندانم کاری همسرم بین من و مادرش جر و بحثی رخ داد.

بعد از این درگیری من چند بار برای آشتی پا پیش گذاشتم اما مادر همسرم نه تنها کوتاه نیامد بلکه با بدگویی هایی که پشت سرم داشت، کاری کرد که رابطه ام با تمام اعضای خانواده آنها قطع شود.

ما که تا قبل از این ماجرا نازک تر از گل به هم نمی گفتیم حالا کارمان شده بود خط و نشان کشیدن برای همدیگر. همسرم هم در این وضعیت نمی دانم چرا می خواست از آب گل آلود ماهی بگیرد.

او از خانواده ام بد می گفت و این که من تحت تاثیر حرف های مادر و خواهرم هستم و...

می دانست انتظار دارم حجاب و پوشش متعارفی داشته باشد؛ برای آن که عذابم دهد طوری لباس می پوشید و آرایش می کرد و با سر و وضعی بیرون می رفت تا اعصابم را خط خالی کند. کم کم داشت پای خانواده ام به این ماجرا باز می شد؛ فکر احمقانه ای به سرم زد. وانمود کردم با خانمی آشنا شده ام. به باوری غلط می خواستم حواسش جمع زندگی مان بشود اما مشکل قوز بالا قوز شد و کار بیخ پیدا کرد. یک روز هم جر و بحث تندی کردیم و حدود دو هفته قهر بودیم. با پیشنهاد یکی از آشنایان به مرکز مشاوره آمدم. من زنم را دوست دارم و کاش زودتر برای حل و فصل درست مسائل زندگی مان فکر می کردیم و کار به اینجا کشیده نمی شد.

گفت و گو با سارق حرفه ای خانه ها

## عاشقی گرفتارم کرد

یک پیچ گوشتی و ماسک تنها وسیله کارش است. با زدن ماسک به صورت مطمئن می شد کسی او را شناسایی نمی کند. با پیچ گوشتی هم در خانه ها را باز و نقشه سرقت را اجرا می کرد. برای این که کسی به او شک نکند، بیشتر به خانه های اطراف محل زندگی اش دستبرد می زد تا خیلی زود به مخفیگاهش برگردد. این هفته رودروی این سارق نشستیم و او از شکرش برای دستبرد به خانه ها گفت. شرکدهایی که توجه به آنها می تواند دزدان را در ورود به خانه تان و سرقت پول و طلاهای تان ناکام بگذارد.

امیر علی حقیقت طلب

تیشر

فروش محصول. الان در فولادی، مخزن صندوق امانات بانک را باز می کنند این درهای چوبی که کاری ندارد. اینها فقط چند زبانه بیشتر دارد. اغلب مردم فقط موقع سفر از آن قفل اضافه استفاده می کنند که آن هم باز می شود. خانه ای که صاحبخانه اش به سفر رفته به درد سرقت نمی خورد.

چرا؟

وقتی مسافرت می روید، پول و طلا را یا با خود می برید یا در خانه فامیل امانت می گذارید. اگر هم در خانه بگذارید در سخت ترین محل مخفی می کنید.

توضیح می دهی چطور وارد خانه ها می شدی؟

بین ساعت ۹ صبح تا یک ظهر سرقت ها را انجام می دادم. با این وضع اقتصادی الان اغلب زوج ها کار می کنند و صبح با هم بیرون می روند و عصر بر می گردند. در خانه راهم فقط می بندند و به خودشان زحمت نمی دهند در را قفل کنند. زنگ واحد را می زدم اگر کسی جواب نمی داد، وارد می شدم و خودم را پشت واحد می رساندم و دوباره زنگ می زدم اگر کسی در را باز نمی کرد، در را با پیچ گوشتی باز می کردم و وارد می شدم.

فقط پول و طلا می دزدیدی؟

فقط. وسایل خانه دیگر ارزش سرقت ندارد هم ریسک دستگیری بالاست و هم مالخرها بز خری می کنند.

چطور جای طلاها را پیدا می کردی؟

۹۰ درصد زنان ایرانی طلاها را در کشوی میز آرایش، میان رختخواب ها یا کمد دیواری میان لباس ها مخفی می کنند. درصد کمی هم داخل فریزر یا سطل برنج و لوله بخاری می گذارند. من هم مستقیم سراغ این محل ها می رفتم و دست خالی بر نمی گشتم.

هر سرقت چقدر طول می کشید؟

بین پنج دقیقه تا ۱۵ دقیقه.

چطور دستگیر شدی؟

یک روز که برای مصرف مواد به پاتوق رفته بودم، زنی هم به آنجا آمده بود که از او خوشم آمد و با هم دوست شدیم. یک بار که به خانه ای رفته بودم، با گوشی تلفن همراه در کمد روبه رو شدم. آن را برداشتم و به آن زن هدیه دادم. او نمی دانست من دزدم. از گوشی استفاده کرده بود و ماموران به او رسیدند و از طریق این زن مراد دستگیر کردند. من در سرقت ها فکر همه جا را کرده بودم غیر از عاشقی و گرفتاری. همین عاشقی کار دستم داد.

به چند خانه دستبرد زدی؟

حدود ۲۰ خانه.

چقدر گیرت آمد؟

هرچه دزدیدم را دود کردم.

عکس تزیینی است

تحت نظر